

انقلاب اسلامی و صلح سازی برای مدیریت جهان عاری از خشونت بایسته‌ها و چالش‌ها

دکتر رضا سیمبر

استاد علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان
rezasimbar@hotmail.com

چکیده

صلح‌سازی از دغدغه‌های اصلی همه‌ی جوامع بشری بوده است. اگر نگرش کلازویتری نسبت به جنگ در رهیافت‌های روابط بین‌الملل به کناری گذاشته شود، می‌توان مدعی شد که همه‌ی رهیافت‌های فکری در نگرش‌های آکادمی دیپلماسی و روابط بین‌الملل برای مدیریت نظام جهانی به دنبال صلح سازی هستند. نظریه‌های حل‌المسائل و غالب در روابط بین‌الملل خواهان تغییرات مبتنی بر نگرش‌های خود، اما با حفظ وضع موجود در ساختار هندسه نظم جهانی هستند. اما نظریه‌های انتقادی، با گرایش‌های متفاوت خواهان ساخت دنیای جدیدی مبتنی بر دیالکتیک گفتمانی خود می‌باشند. مانند نظریه‌های مارکسیستی که تضاد طبقاتی را مطرح می‌کنند و یا رهیافت‌های فمینیستی که سخت دغدغه جنسیت را در سر می‌پروراندند. انقلاب اسلامی ایران گفتمان جدیدی را در رهیافت‌های مربوط به صلح سازی مطرح کرده است که نشأت گرفته از رهیافت‌های فکری اسلامی می‌باشد. در این روزنه نگرش و بر اساس معرفت‌شناختی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی خاص تفکر اسلامی، پنجره جدیدی به ساخت جهان عاری از خشونت گشوده می‌شود. در واقع انقلاب اسلامی ایران نیز برای ساخت این دنیای بهتر دارای نظریه انتقادی می‌باشد و ساختار نظم فعلی را عادلانه نمی‌داند. از آنجایی که همه‌ی نظریات انقلابی به نوعی تجویزی می‌باشند، در نتیجه نظریه صلح سازی انقلاب اسلامی نیز تجویزات مختص به خود را دارا می‌باشد. نوشتار حاضر کنکاشی در متاتئوری یا

رهیافت کلان انقلاب اسلامی در نظام بین‌الملل است و سپس به تشریح تجویزی این رهیافت فکری، پرداخته می‌شود. اسلام نظام جهانی را عرصه مداوم مبارزه‌ی خیر و شر، ظلم و عدل، استکبار و استضعاف می‌داند اما اعتقاد دارد که نهایتاً با اراده‌ی انسان‌ها می‌توان دنیای بهتری را برپا کرد. دنیایی که مبتنی بر ارزش‌های متعالی انسانی باشد، و همکاری انسانی بر اساس فطرت مشترک انسان‌ها را برای نیل به آن هموار خواهد کرد. **کلید واژه‌ها:** انقلاب اسلامی ایران، رهیافت‌های اسلامی روابط بین‌الملل، صلح‌سازی، نظریه‌های انتقادی، جهان‌عاری از خشونت، صلح مثبت، اخلاق‌گرایی.

مقدمه

نکته‌ی اولی و بنیادین در مباحث صلح‌سازی که باید به آن پرداخته شود متاتئوری یا دیدگاه کلان راجع به آن مکتب یا رویکرد است. در این روزنه نگرش فرقی ندارد که کدام مکتب مورد بحث است، اما مسیر بهتر شناخت همه‌ی مکاتب فهم رهیافت کلان آنهاست. به عبارت دیگر، بدون شناخت مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و هویت و نگاه تکاملی آنها به انسان نمی‌توان مثلاً به تبیین نظریه اسلامی صلح در روابط بین‌الملل پرداخت. در این مقوله انگاره‌ها، معانی، قواعد، هنجارها، رویه‌ها و عوامل فکری بسیار موکد هستند. چرا که استفاده از منابع و توانمندی‌ها در چهارچوبی معنایی صورت می‌گیرد. سازه‌های تمدنی، عوامل فرهنگی، انگاره‌ها، هنجارها، ارزش‌ها و قواعد برساخته برای تحلیل‌های اجتماعی و سیاسی اهمیت دارند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۲۳۵-۲۳۴). به این ترتیب است که ایده‌آلیسم در مقابل ماتریالیسم و ذهنیت‌گرایی در مقابل عینیت‌گرایی قرار داده شده و از آن دفاع می‌شود (Wendt, 2006:71-82) باید اشاره کرد که انسان‌ها در معانی جمعی مشارکت می‌نمایند و به این ترتیب صاحب افق دیدگاه خاصی می‌شوند. در این افق است که تفسیر و فهم واقعیت امکان‌پذیر می‌گردد و در این کنش فعالانه آن را برای خودتعریف کرده، معنادار نموده و در نهایت آن افق ترسیم می‌شود. باز به همین ترتیب افراد جامعه نیز در چهارچوب ذهنیت مشترک دسته جمعی خود واقعیت‌های مربوط به اطراف خود یعنی جهان هستی، دیگر جوامع و غیره را تعریف و دسته‌بندی می‌کنند و به معنای دیگری تبدیل کرده و می‌سازند. (سیمبر، زمستان ۱۳۸۹ و بهار ۱۳۹۰: ۱۰۷).

هویت‌ها را نیز نمی‌توان جدای از بستر اجتماعی تعریف کرد، چرا که ذاتاً امری مرتبط هستند. هویت‌های اجتماعی برداشت‌های خاص از خود و موقعیت خویش را در ارتباط با سایر

کنش‌گران نشان می‌دهند و از این طریق منافع خاص خود را تولید می‌کنند که به تصمیمات سیاست‌گذاران شکل می‌دهند. در چهارچوب این هویت است که اهداف جمعی شکل می‌گیرد و ارتباطات جمعی صورت می‌پذیرد. کنش‌گران منافع و هویت خود را از طریق مشارکت در معانی جمعی به دست می‌آورند، چرا که هویت و منافع امور رابطه‌ای و سلبی هستند و وقتی که آنها را تعریف می‌کنیم، تعریف می‌شوند. به این ترتیب است که بحث هنجارها و هنجارمندی در شکل‌گیری هویت اهمیت دارند. این هنجارها بر شیوه‌ی رفتار کارگزاران تأثیر می‌گذارند، آنها مانند قواعدی هستند که هویت کارگزاران را تعیین کرده یا می‌سازند و در شیوه‌ی دوم، نقش تنظیم‌کننده رفتار کارگزاران را ایفا می‌کنند. درعین حال هویت امری سیال و یا متحول می‌باشد. هویت امری اجتماعی است که در ساختن خود، دیگری هم ساخته می‌شود. هویت‌ها از طریق رویه‌های پیچیده، متداخل، و اغلب متناقض و تاریخی قوام می‌یابند و در نتیجه سیال، بی‌ثبات و دائم در حال دگرگونی هستند (Wendt, 1992:115-117).

با توجه به موضوعات اشاره شده در بالا، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و هویت‌برساخته شدن واقعیت‌ها در بستر تاریخی، فرهنگی، ارزشی و هنجاری تأکید دارد و اینکه هویت جامعه در بستری تاریخی با توجه به هنجارهای آن شکل می‌گیرد. در اینجا نتیجه مهم این است که سیاست در یک کشور به نوعی قطعاً با ارزش‌های برساخته در آن جامعه مرتبط است و نمی‌تواند منفک از آن باشد. با وجود اینکه در برخی از اصول علم سیاست در میان کشورهای مختلف می‌تواند برداشت‌های مشترک وجود داشته باشد، اما تفاوت‌های بسیاری وجود دارد که با رجوع به تاریخ و فرهنگ هر کشور، قابل شناخت می‌باشند.

حال برای تبیین نظریه صلح در رهیافت‌های اسلامی روابط بین‌الملل در ابتدا باید به مقوله معرفت‌شناختی و سپس هستی‌شناسانه و نهایتاً نگاه اسلام به انسان پرداخت تا بتوانیم هویت‌سازی متحولی راجع به نگرش انقلاب اسلامی راجع به صلح‌سازی در نظام بین‌الملل پیدا کنیم

رهیافت‌های روابط بین‌الملل و ادعای ساخت و نگه‌داشت دنیایی بهتر

نظریه‌های روابط بین‌الملل مجموعه‌ای از گزاره‌ها و مفروضه‌های ذهنی تحلیلی هستند که برای بررسی رخدادهای نظام بین‌الملل مورد استفاده قرار می‌گیرند و به واسطه‌ی آنها قدرت

پیش بینی ما از مسائل و موضوعات و چالش‌های جهانی افزایش می‌یابد. این در حالی است که بسیاری از این نظریه‌ها در بطن خود دارای مؤلفه‌های تجویزی هستند و به ما تجویز می‌کنند که چگونه می‌توان دنیای بهتری را ساخت و یا چگونه می‌توان دنیای بهتری داشت؟ البته خیلی از آنها ابتدائاً مستلزمات دنیای بهتر خود را به تصویر می‌کشاند و سپس تجویزات خود را مطرح می‌کنند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۱۲۱-۱۲۰).

نکته مهم دیگری که باید در ذهن داشته باشیم این است که همه‌ی رهیافت‌های روابط بین‌الملل تجویز کننده تأمین صلح و ابتعاد از جنگ می‌باشند. به عبارت دیگر، رهیافت‌های روابط بین‌الملل با همه‌ی گوناگونی و اختلاف خود نهایتاً این نکته را تأکید دارند که راه رسیدن به صلح از طریق تجویزات آنها می‌باشد. رئال‌ها، قدرت را و لیبرال‌ها همکاری را، فمینیست‌ها مبارزه جنسیتی و مارکسیست‌ها مبارزه طبقاتی را برای نیل به یک دنیای عاری از خشونت و مبتنی بر مهر و صلح سرلوحه تجویزات خود قرار داده‌اند.

نظریه‌های روابط بین‌الملل در پارادیم آکادمی یک ابزار یا وسیله نقد نیز می‌باشند که به وسیله‌ی آنها می‌توان رویدادها و تحولات را به نقد نشست. مثلاً اگر بخواهیم از روزنه‌ی دید فمینیست‌ها به دنیا بنگریم، هر جایی که قدرت مردانه انحصار سیاست ورزی را به دست گرفته است دنیایی ساخته است که در آن انحصارگری، مونوپولی قدرت، خشونت‌طلبی، بهره‌کشی جنسیتی، و نهایتاً جنگ و نبرد حاکم خواهد بود. به این وسیله جای جای قدرت طلبی انحصارگرایانه مردانه به نقد و چالش کشانده می‌شود. بنابراین نظریه‌های روابط بین‌الملل به صورت نقد ایدئولوژیک راه‌حل‌های بدیل خود را برای ساخت و نگه داشتن دنیایی بهتر با شرایطی که خود تعیین می‌کنند، فراهم می‌آورند. در این صورت باید مد نظر داشته باشیم که عموماً، نظریه‌های روابط بین‌الملل ساختار فکری موجود در نظریه‌های متقابل را سخت به نقد می‌نشانند. به عنوان نمونه باز فمینیست‌ها اساساً و به‌طور جدی نمی‌توانند ساختارهای فکری رئال را که قدرت‌طلبانه است بر تابند و یا کم توجهی لیبرالیست‌ها به موضوع جنسیت را پذیرا باشند.

همان طور که اشاره شد همه‌ی رهیافت‌های فکری در روابط بین‌الملل مدعی صلح‌سازی هستند و این ادعا در آنها مطرح است که به بهترین شیوه‌ی ممکن صلح را متحقق می‌نمایند و با پایه‌های فکری خود به نقد سایر رهیافت‌های فکری می‌پردازند. رهیافت فکری واقع‌گرایانه

یا رئالیستی، تحلیل و دیدگاه خود را از نظام بین‌الملل و سیاست جهانی حول محور قدرت به عنوان عامل تعیین کننده در منازعه و صلح شکل بخشید. در اولین قدم و به شکل کلاسیک آن، تحلیل خود از رفتار دولت‌ها و منازعه را بر مبنای طبیعت و سرشت آدمی مبتنی بر دیدگاه منفی هابزی و زیاده‌خواهی و سرشت آزمندانه ماکیاولی بنیان نهاد و بر اساس این رویکرد فکری، سیاست چند قطبی توازن قوای کلاسیک یا همان موازنه ترور یا وحشت را به عنوان فرمول تأمین امنیت و صلح ارائه کرد.

پنجره‌ای که رئالیسم به نظام بین‌الملل می‌گشود با انتقادات متعدد و فزاینده انترناسیونالیست‌ها یا فراملی‌گرایان مواجه شد. آنان با مطرح کردن وابستگی متقابل روزافزون، اهمیت بازیگران جدید و محدودیت دولت‌ها را یادآور می‌شدند، برخی وابستگی متقابل پیچیده را جایگزینی بر ناتوانی تحلیل زنجیره تعاملات دولت‌ها در مدل دولت محور تبیین و تحلیل نمودند. در همین حال رئالیسم ساختاری در مقابله با بحران رئالیسم ناشی از وابستگی متقابل بر تأثیرات عمیق ساختار بر فرآیند رفتاری دولت‌ها متمرکز شد.

همه‌ی نظریه‌های روابط بین‌الملل به نوعی زائیده‌ی شرایطی هستند که در آن متولد شده‌اند. اندیشه‌های واقع‌گرایانه نیز به این ترتیب در خلأ اتفاق نیافتاد و این گونه بود که پس از جنگ‌های ناپلئونی و در قالب کنگره وین، پیروزمندان جنگ و سیاست‌مداران و نخبگان آن بودند که به فکر در انداختن طرحی نو در عرصه‌ی سیاست بین‌الملل افتادند. آنها انگیزه‌های منفعت طلبانه خود را متقدم می‌داشتند و با این اعتقاد به جلو رفتند که استمرار و تداوم جنگ‌های اروپایی آن هم در عصر و دوره‌ی درخشش استعمار و مرنکانتالیسم اقتصادی به نفع هیچ کدام از بازیگران نخواهد بود و در سایه‌ی صلح و امنیت اهداف سوداگرانه آنها هر چه بهتر متحقق خواهد شد. طرح نوی این سیاست‌مداران واقع‌گرا اندیشه موازنه قدرت یا همان موازنه وحشت یا موازنه ترور بود. اینان اعتقاد داشتند که پایه‌های بنیادین و رئالیستی موازنه قوا می‌تواند صلح و امنیت را به جامعه جهانی ارمغان بخشد و به واسطه‌ی شاخصه‌های قدرت مدارانه به جنگ و خشونت برونند. در این رهیافت فکری به اجتناب از دیپلماسی محرمانه، توازن امنیتی و نظامی و همچنین دوری جستن از الیتسیم یا نخبه‌گرایی اروپایی تأکید می‌شد. این رهیافت فکری امنیت محور و سیاست محور توانست حدود یک قرن از وقوع منازعات عمده و اصلی در عرصه‌ی جغرافیایی اروپا جلوگیری به عمل آورد. به این ترتیب بود که آنان سرخوش به جلو می‌رفتند و مدعی

می‌شدند که بهترین راهکارها و راهبردها را برای تأمین صلح و امنیت جهانی ارائه کرده‌اند. ولیکن با طلوع قرن بیستم بود که اندک اندک ناکارآمدی‌های مربوط به اندیشه‌های رئالیسم کلاسیک هر چه بیشتر آشکار می‌شد و وقوع جنگ اول جهانی تیر خلاصی بود به آنچه که بعداً ناکارآمدی اندیشه‌های رئالیستی و راهکار آن یعنی موازنه قدرت نام و لقب گرفت (سیمبر و قربانی شیخ‌نشین ۱۳۸۷: ۲۳-۷۵).

رهیافت فکری لیبرالیسم نیز از طرف دیگر تلاش می‌کرد تا تحلیل خود را بر محور همکاری عرضه نماید. لیبرالیست‌های اولیه هرگونه مداخله دولت‌ها و برهم زدن نظم طبیعی انسانی را علت منازعه معرفی کرده و گسترش آزادی فردی و اقتصاد لژفر را راه حلی بر این مشکل می‌دانستند. بین‌الملل‌گرایان لیبرال بر معرفی دولت‌مردان غیر دموکرات و سیاست‌های قبلاً آزمایش شده مانند توازن قوا به عنوان علت اصل جنگ و کشمکش تأکید نمودند. ایده‌آلیست‌ها آزادی دولت‌ها را نه به عنوان راه‌حل، بلکه بخشی از مشکلات و چالش‌های اصلی و بنیادین روابط بین‌الملل ابراز داشته و تقویت صلح را در گروه تعریف دولت‌ها به عنوان بخشی از سازمان‌های بین‌المللی و متعهد ساختن آنان به قوانین و هنجارها و رژیم‌های بین‌المللی دانستند. نگرش صلح دموکراتیک، ابعاد سیاسی لیبرالیسم را راهی برای همکاری و کاهش منازعه دانسته و بر ترویج دموکراسی و جدایی حوزه خصوصی و عمومی اصرار ورزید. در حالی که نگرش‌های اقتصادی لیبرال بر جهانی شدن اقتصاد، رفاه اجتماعی، شبکه‌های ارتباطات اقتصادی و اجتماعی که در پرتو توسعه فناوری فراهم آمده تأکید می‌ورزید. در همین راستاست که جامعه ملل به عنوان ثمره و نتیجه این رهیافت فکری تجلی یافت و در شکل اندیشه‌های ویلسونی پایه‌های اولین نهاد یا سازمان بین‌المللی جامع و مبتنی بر رهیافت‌های لیبرالیستی پا به عرصه وجود گذاشت (سیمبر و قربانی شیخ‌نشین ۱۳۸۷: ۸۸-۷۹).

در این مقوله، اندیشه جامعه ملل دارای پارادوکس‌های متعددی بود که دیده نشده بودند. نکته اساسی این بود که اندیشه‌های لیبرالیستی قرار بود در سازمان به تحقق بنشیند که اساساً امنیت محور و نظامی و سیاسی محور بودند. چگونه می‌شد که چنین اندیشه‌های مدرنی را در آن پارادایم زمانی در حلقه‌ی سیاست و قدرت به تجلی نشانند. این پارادوکس عملیاتی نهایتاً نتوانست حل شود و به یک بن‌بست تاریخی رسید و عملاً با حمله آلمان به لهستان و شروع جنگ دوم جهانی به شکست انجامید. دلیل اصلی شکست نیز عدم تعهد به امنیت دسته‌جمعی

بود که پایه‌ی اصلی نظریه لیبرالیستی محسوب می‌شد. شکست امنیت دسته جمعی ضربه بزرگی به نظریه‌های لیبرالیستی بود.

در همین حال، پس از پایان جنگ دوم جهانی و پشت سر گذاشتن این تجربه تلخ و دهشتناک بشری در قرن بیستم پسا ساختارگرایی بحران و چالش‌های موجود در نظریه روابط بین‌الملل را در بحران مؤلفه‌های مدرنیسم اعم از مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناسانه آن ارزیابی کرده و نفوذ بلکه سیطره‌ی آن را بر نظریه‌ها مانع از فهم درست عرصه بین‌الملل دانست. در کنار آن، سازه‌انگاری بر اهمیت انگاره‌ها در تحلیل سیاست بین‌الملل و بر ساختگی هویت و منافع دولت‌ها در فرآیندهای اجتماعی و تاریخی تأکید ورزید و ناتوانی نگرش‌های رئالیسم و لیبرالیسم با تمامی اقسام آن در تبیین جنگ سرد را به رخ آنان کشیده و مدعی گردید که بی‌توجهی سنت‌های غالب به شکل بخشی ساخت اجتماعی اندیشه‌ها و تفسیرها و تأثیر آن در هویت‌ها و فرآیندها، مشکلات تحلیلی و تبیینی را به همراه آورده است. از نگاه آنان جنگ سرد پایان یافت، زیرا اندیشه‌ی گورباچف از امنیت مشترک، و چگونگی رابطه‌ی دو ابرقدرت برداشتی متفاوت بود (سیمبر و قربانی شیخ‌نشین ۱۳۸۷: ۹۷).

اما کوچکی تحولات فکری در پارادایم‌های بین‌المللی در اینجا به بن بست نرسید. مسیر پر فراز و نشیب در مباحث فلسفه علم، و به چالش کشیده شدن ابطال‌گرایی و شکل‌گیری اندیشه پارادایم و یا فراتر از آن گذر به سنت‌های پژوهشی و دیگر رویکردها از یک سو و تغییرات در بستر اندیشه‌های فلسفه علوم اجتماعی و رشد نگاه‌های تفسیری، انتقادی و سازه‌انگار در کنار و یا مقابل اندیشه‌های اثبات‌گرایانه از سوی دیگر، دامنه‌ی مجادلات خود را به عرصه مطالعات مطرح در سیاست بین‌الملل که طی نیم قرن گذشته رویای علمی بودن را در سر می‌پروراند، کشاند. اما در همین حال، دیری نگذشت که رفتارگرایان، با متهم ساختن آنان به سنت‌گرایی، سعی می‌کردند که خود را به جای آنان مطرح کنند. آنان مدعی شدند که شیوه‌های سنتی پژوهشی ناکارآمد است و باید که شیوه علمی مورد قبول را جایگزین آن نمود. این جریان هر چند در رسوایی رئالیسم کلاسیک نقش قابل توجهی ایفا نمود، اما خیلی زود ناکامی آن رقیب نیز در عرصه تحلیل فرآیندهای عینی رخ نشان داد و با پذیرش شکست و هزیمتی تلخ، عرصه را به دیگر رقیب یعنی فراتارگرایان و پساپوزیتیویست‌ها با شاخه‌های فکری مختلف آن اعم از رویکردهای مختلف انتقادی و سازه‌انگاری و حتی نگرش‌های نوسنت‌گرایانه مکتب انگلیسی

واگذار کردند.

در شکل‌گیری نظریه‌های جدید باز هم معمای صلح و امنیت به شکل بدون حلی باقی ماند و این رهیافت‌های فکری و انسانی با مایه‌های سکولاریستی و پوزیتیویستی و پست پوزیتیویستی هرگز تاکنون نتوانسته‌اند که به بسیاری از مسائل و چالش‌های موجود در سیاست بین‌الملل پاسخ دهند و کماکان سایه جنگ و تنازع در دنیا حاکم می‌باشد.

با مقایسه‌ی نظریه‌های روابط بین‌الملل در جریان اصلی یعنی نظریه‌های واقع‌گرایی، نوواقع‌گرایی، نولیبرالی، علم‌گرایان و در کل آنچه از آن به عنوان جریان خردگرایانه در روابط بین‌الملل یاد می‌شود، از جنبه هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش شناختی با نظریه اسلامی، مشخص می‌گردد که آنها از مطلوبیت لازم جهت تبیین و توضیح مسائل روابط بین‌المللی کنونی برخوردار نمی‌باشند و هدف نظریه اسلامی روابط بین‌الملل را از حیث رهایی بخشی و مبارزه با سلطه را پیگیری نمی‌نمایند.

در اینجا باید تأکید نمود که هر کدام از رهیافت‌های فکری روابط بین‌الملل در شرایط خاصی پا به عرصه گذاشتند و در صدد بودند که با مشکلات و چالش‌های مطرح در عصر و زمانه خود به مواجهه برخیزند. هدف تأمین صلح و امنیت بود، ولی نهایتاً غوامض و پیچیدگی‌های موجود در عرصه‌ی سیاست بین‌الملل راه را بر آنها سخت نموده و حتی گاه آنها را به بن‌بستی تلخ کشانده است. یکی از دلایل این پیچیدگی‌ها، مربوط به ذات انسان است، انسانی که از لحاظ فطری بر بنیان واحدی آفریده شده است اما در ساختار زندگی مادی و پارامترها و شاخصه‌های مختلف موجود در آن تغییر ماهیت می‌دهد و به موجودی غیر قابل پیش‌بینی و اسیر دست شهوت و آز و خود پرستی‌های این جهانی می‌شود (کرافت و تریف ۱۳۸۱: ۶۶-۵۳).

این‌گونه بود که پس از میلاد عصر روشن‌گری، در دنیای غرب به انسان به عنوان یک ماشین متفکر نگریسته شد که اساس حیات و وجود او لذت‌جویی و حقوق محوری بود. اینان مدعی شدند که انسان به عنوان یک ماشین متفکر قادر است که راه را برای مناظره‌های علمی باز کند و به این ترتیب مشکلات و چالش‌های ملی و بین‌المللی را از سر راه بردارد. اگرچه این مسیر پر است از آزمون و خطا، ولی انسان از تجارب گذشته درس می‌آموزد و راه را برای یک آینده متعالی‌تر باز خواهد نمود. اما تجارب تلخ جنگ‌ها و تنازعات بین‌المللی نابسندگی تحلیل‌های غربی را به اثبات رسانید و آنان به فکر افتادند که به گونه‌های گوناگونی این نقص را جبران

کنند. یکی از راهکارهای عمده در این راستا طرح جدی اندیشه‌های محافظه کارانه بود. آنان هم در عرصه‌های ملی و هم در نظام‌های بین‌المللی مطرح می‌کردند که جبران کننده عقل بشری همانا سنت و عرف است. همه چیز را که نباید انسان تجربه کند بلکه در این راه می‌تواند به عرف و سنت تکیه کند که همان میراث گذشتگان است و به نوعی نتیجه و ماحصل تجربه‌های تلخ و شیرین گذشتگان می‌باشد. به این ترتیب انسان‌ها از نقاط پایین و سفالی تمدنی به سمت نقاط بالا و متعالی تمدنی حرکت خواهند کرد. اگر این مسیر نامنظم و غیر متناوب است، یعنی برخی اوقات به سمت بالا و گاهی به سمت پایین حرکت می‌کند، اما نهایتاً به سمت بالا و تعالی سوق داده خواهد شد، درست همان طوری که قوانین بازار اقتصادی این‌گونه حرکت می‌کند، گاهی رونق است و گاهی رکود اما نهایتاً رونق اقتصادی به وجود خواهد آمد. در اینجا هم سنت و عرف به کمک عقل بشری خواهند آمد و راه را برای تعالی جوامع بشری و حل تنازعات و کشمکش‌های خانمان سوز فراهم می‌نمایند.

اما پس از پایان جنگ سرد این‌گونه نشد و راه برای حل و فصل مخاصمات بین‌المللی کمافی‌السابق مسدود و پر از مانع و چالش می‌نمود. در اثبات این ادعا همان ما را بس که مجموع تلفات و کشته شدگان تنازعات واقع شده در دوران جنگ سرد از مجموع کشته شدگان دو جنگ جهانی دهشتناک بیشتر بود. هنوز هم، مناظره‌ها و گفتمان‌های بشری نتوانسته‌اند موضوعات مربوط به جنگ و صلح بین‌المللی را حل کنند و ترس و ترور، رعب و وحشت از جنگ بر زندگی بشری سخت سایه افکنده است.

در اینجا در عین حالی که نمی‌خواهیم تجارب انسانی و بشری را کم اهمیت جلوه نماییم، ولی در صدد هستیم که بر یک نکته کلیدی در لزوم تکمیل تجارب و عقل بشری اشاره کنیم. اگر به معارف اسلامی در این مسیر تکیه نماییم و آنها را مورد استناد قرار دهیم می‌توان گفت هر آنچه که در مجموع عقل و سنت و عرف قرار می‌گیرد همانا به تعبیر معارف اسلامی، هدایت تکوینی می‌باشد. ولی باید گفت که در مسیر صلح سازی و گفتمان برتر نظریه‌های روابط بین‌الملل همه‌ی اینها لازم است اما کافی نیستند. باید که این نواقص و نابسندگی‌های عقل و تجربه بشری به‌واسطه هدایت تشریحی تکمیل شود. هدایت تشریحی مجموعه‌ای از رهنمون‌های قرآنی و حدیثی هستند که می‌توانند این کمبودها را جبران نموده و به کمک عقل و استدلال بشری برسند.

معرفت شناختی و رهایی در مدیریت جهانی مبتنی بر صلح از منظر روابط بین الملل اسلامی

در هر رهیافتی راه‌های معرفت و شناخت از اصلی‌ترین مبانی فهم آن نظریه یا رویکرد نسبت به روابط بین‌الملل می‌باشد. نکته اساسی در معرفت شناختی اسلامی روابط بین‌الملل این است که شناخت دنیا و نظام بین‌الملل فقط به عقل انسانی یا هدایت تکوینی منحصر و محدود نمی‌شود و در کنار هدایت تکوینی که همانا عقل انسانی و سنت‌های مقبول بشری است هدایت تشریحی که همانا وحی قرآنی و سنت رسول الله و در ایده‌ی شیعیان سنت ائمه اطهار نیز مطرح می‌باشد.

از بعد معرفت شناختی و روش شناسی، تفاوت‌های عمده‌ای میان نظریه‌های اسلامی و نظریه‌های موجود در روابط بین‌الملل وجود دارد. از حیث معرفت‌شناسی، نظریه اسلامی قائل به امکان شناخت می‌باشد ولی هژمونی رهیافت‌های اثبات‌گرا مبتنی بر وحدت‌گرایی در علوم، اعم از علوم طبیعی و غیرطبیعی را زیر سؤال می‌برد. از منظر نظریه‌های اثبات‌گرا، راه رسیدن به شناخت، گردآوری داده‌های قابل مشاهده، نظم بخشیدن به داده‌ها از طریق ارائه فرضیه و آزمون تجربی فرضیه‌ها و کمی‌گرایی می‌باشد و جنبه تجویزی دادن به نظریه، عدم توجه به کاربرد روش علمی در گردآوری و تجزیه تحلیل داده‌ها و در هم آمیختن مباحث وجودی و هنجاری باعث عدم رشد علمی روابط بین‌الملل می‌شود. در مقابل این وحدت‌گرایی معرفت شناختی اثبات‌گراها، نظریه اسلامی به نوعی تکثر معتقد است، به این معنا که منابع شناخت را حس، عقل، دل و وحی می‌داند و با توجه به ماهیت تجربی، عقلی، شهودی و نقلی گزاره‌ها، داوری آنها با معیارهای تجربی، عقلی و نقلی صورت می‌گیرد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۱۳۱).

نظریه‌های انتقادی و سازه‌انگاری با توجه به اهمیتی که به نقش ایده‌ها در شکل‌دهی به منافع قائل هستند به نظر می‌رسد که به لحاظ معرفت شناختی از ظرفیت بیشتری برای تحلیل جایگاه دین در روابط بین‌الملل معاصر برخوردار باشند. اما مشکل اساسی این نظریه‌ها، این است که برای هیچ موضوعی ارزش پایدار و دائمی قائل نیستند و معتقدند که هویت و منافع به طور دائمی در حال تغییر و ساخته شدن هستند. پس می‌توان گفت، هم‌سویی میان نظریه انتقادی روابط بین‌الملل و نظریه اسلامی نه عینیت، بلکه دارای یک نقطه اشتراک و

افتراق جدی است. نقطه اشتراک در خصلت فرهنگی و یا هنجاری است که در هر دو نظریه وجود دارد. اما به رغم این وجه اشتراک، یک نقطه افتراق جدی هم میان این دو هست که همان مبانی متافیزیکی یا بحث‌های ارزشی است. اما تفاوت اساسی این دو نظریه این است که به جای آموزه‌هایی چون حقوق بشر به همراه رویکرد انتقادی آن، در اسلام بحث فراتر از حقوق بشر است و تکالیف انسانی هم مطرح می‌گردند.

در مجموع می‌توان گفت نظریه‌های موجود در روابط بین‌الملل برای تبیین و حفظ وضع بین‌المللی موجود، یا استقرار نظم جهانی مطلوب ماهیتاً غربی پردازش شده و مادی‌گرا هستند و عینیات را بیشتر مورد توجه قرار می‌دهند، ولی اسلام در چهارچوب اصل رهایی بخشی در کنار توجه به مسائل مادی به مسائل ارزشی و اخلاقیات توجه ویژه‌ای دارد. اصول این مکاتب مادی‌گرا مانع از این شده که روابط بین‌الملل قلمرو ظهور اخلاقیات باشد و اصولاً از شکل‌گیری روابط بین‌الملل مبتنی بر اخلاق جلوگیری کرده است. در حالی که اسلام در درجه‌ی اول اخلاقی است و تأسیس حکومت نه برای رسیدن به قدرت سیاسی بلکه برای تشکیل جامعه مبتنی بر ضوابط اخلاقی می‌باشد. هدف اساسی نظریه اسلامی تسهیل، تعمیم یا توسعه همبستگی اخلاق در امور بین‌المللی است، اما این را به اصل جهان‌اندیشی اخلاقی مبتنی می‌کند.

در جهان‌اندیشی اخلاقی از یک سو تنوع فرهنگ‌ها به رسمیت شناخته می‌شود اما معتقد است از سوی دیگر، تنوع فرهنگ‌ها باید به وحدت فرهنگی برسند. در نظریه اسلامی می‌توان از دو خصلت هنجاری و انتقادی بهره گرفت. زیرا این نظریه هم بر این باور است که در فرآیند حل نزاع‌ها در نهادهای بین‌المللی باید به تصویر همبستگی اخلاقی برسیم و نحوه‌ی رسیدن به این اصول جهان‌شمول اخلاقی را مطرح کنیم. اگر این اصول مورد توجه و مبنای عمل قرار گیرد می‌توان به هم‌زیستی اخلاقی در عرصه بین‌الملل رسید. بنابراین عدم برتری و طرح برابری و یگانگی انسان‌ها از طریق گسترش همبستگی اخلاقی موجب ایجاد رهایی می‌شود. رویکرد رهایی بخش در اسلام موجب تحقق انسانیت انسان می‌شود که البته مشروط به حرکت و انتقال از وضع موجود، (در چهارچوب رویکردهای حل المسائلی)، به وضع مطلوب، (در چهارچوب رویکرد رهایی بخش) است؛ از این رو، حرکت رو به کمال و استعلایی انسان مستلزم شناخت وضع و نظم موجود، انتقاد از نابرابری‌های موجود در آن، شناسایی غایت و تعیین و ترسیم وضع

مطلوب و اصلاحات لازم برای رسیدن به غایت مطلوب است. حرکت استعلایی و فراروی انسان از امکان‌های وجودی موجود و تحقق امکان‌های وجودی دیگر، خود مستلزم تغییر وضع و نظم موجود و اثبات و تحقق وضع و نظم مطلوب و موعود از طریق کاربست رهایی بخشی است (Simbar, 2012:90).

رهایی از نظر اسلام تحقق آزادی، عدالت، برابری، امنیت و آزادی انسان‌ها و ملت‌ها فارغ از نژاد و جنس را در پی خواهد داشت. یعنی رهایی از ساختارهایی که بر اثر هژمونی و سلطه غرب طبیعی پنداشته شده است. دین مبین اسلام به عنوان یک جهان‌بینی رهایی بخش، همزمان رهایی انسان از دو جهان‌بینی اسطوره‌گرا و جادویی و دنیوی‌گرایی را دنبال می‌کند. این دین سعادت بخش از آن رو رهایی بخش است که انسان را هم دارای هستی و وجود فیزیکی و هم موجودیت روحی و روحانی می‌داند. آزادی و رهایی انسان از موانع رشد و تکامل وی از وجه روح و روان تأثیر مستقیم بر وجود فیزیکی انسان و مجموع اعمال خودآگاهانه بر جا می‌گذارد و او را در مسیری هماهنگ با حالت فطری وی رهنمون می‌گردد. حاصل این وضعیت، صلح و صفا و هماهنگی در درون بشر و همراهی و صلح میان انسان و طبیعت است. همچنین به آزاد شدن انسان از آن دسته از خواسته‌های طبیعی و فیزیکی او که به اعمال بی‌عدالتی و ناروا به خود واقعی و روح وی و طبیعت پیرامون وی منجر می‌شوند، مدد می‌رساند. با این نگاه، مسلمانی فرآیندی است که پیشروی و تکامل روح به ماهیت اصلی و فطری خود را برای انسان هدف قرار داده است. در ابعاد اجتماعی و تاریخی نیز اسلامیت به جامعه‌ای اشاره دارد که برای تحقق بخشیدن به کیفیت و صفت اخلاقی آن و کمال اجتماعی که توسط پیامبر اکرم و به راهنمایی وحیانی و الهی صورت گرفت، تلاش و کوشش نماید. لذا از منظر رویکرد رهایی بخش اسلامی، نظریه‌های موجود در روابط بین الملل فهرستی از شرایط و امور سیاسی را برای تکوین برتری جوامع غربی ارائه می‌دهند که در آن، گفتمان مدرن زیر سؤال نمی‌رود (Simbar, 2012:92).

اما رویکرد اسلامی در روابط بین الملل، خواهان انتقاد و زیر سؤال رفتن این گونه از نظریات و مبانی فکری آنها می‌باشد. بنابراین، نظریه‌ها و گفتمان اسلامی در روابط بین الملل برعکس این دیدگاه‌های رایج، طرح عالم جدیدی را پی می‌افکند. در این طرح، عالم دینی و اصل رهایی از هر گونه سلطه مورد توجه قرار می‌گیرد که رشد هرچه بیشتر آن، جا و فضا را برای نظریات غربی تنگ‌تر می‌نماید؛ دلیلش هم واضح به نظر می‌رسد، چرا که بنیاد عالم غرب و نظریات

غربی بر سکولاریزم و دائمی تلقی نمودن نابرابری قدرت، ثروت و... استوار است، و نظریه‌های اسلامی روابط بین‌الملل، در تعارض با این گفتمان قرار می‌گیرد. به دیگر سخن، نظریه اسلامی در عرصه روابط بین‌الملل با الویت اصل‌رهایایی بخشی، در پی تغییر نظم و نظام بین‌الملل موجود که مبتنی بر سلطه و رویکرد حل‌المسائلی در قبال روابط و نهادهای مسلط و نابرابر کنونی است، می‌باشد که از این طریق مبانی و مشروعیت آنها را زیر سؤال می‌برد و استقرار نظم و نظام عادلانه اسلامی را که در آن همه‌ی ملت‌های آزاده، انسان‌های عدالت‌خواه و آزاداندیش در چهارچوب برابری، عدالت، امنیت، آزادی، خودمختاری، مصالح متقابل بشری، مسئولیت انسانی و تحقق‌رهایایی و استقرار نظم‌ی عاری از سلطه را هدف خود می‌داند (Simbar, 2012: 93).

در همین راستا می‌توان گفت که از نظر معرفت‌شناختی، نظریه‌های اسلامی بر خلاف اثبات‌گرایی که مبتنی بر جدایی علم و ارزش‌اند، معتقد است که نظریات موجود در عرصه‌ی روابط بین‌الملل خالی از ارزش نمی‌باشند، لذا می‌توان گفت نظریه اسلامی در روابط بین‌الملل به طور خاص از این منظر روابط بین‌الملل اثبات‌گرایانه را مورد نقد قرار می‌دهند که محافظه‌کارانه است و امکانات تغییر در حیات اجتماعی در کل و روابط بین‌الملل را به طور خاص مطرح نمی‌کند و موجب رهایایی انسان‌ها نمی‌شود. به دیگر سخن، هدف نظریه اسلامی روابط بین‌الملل، بر خلاف نظریه‌های حل‌مشکل، حفظ وضع موجود نیست، زیرا آشکار ساختن روابط قدرت و نظم عادلانه بین‌المللی، خشونت‌ساختاری و سپس القای روابط سرکوب و سلطه‌ناشی از آن را برای رسیدن به رهایایی یک تعهد اخلاقی می‌داند. این مسئولیت اخلاقی به ویژه در قبال انسان‌ها و جوامعی است که در اثر روابط ناعادلانه قدرت سرکوب شده‌اند؛ بنابراین نظریه اسلامی روابط بین‌الملل دارای ابعاد و عناصر اخلاقی است. چون درصدد است تا چگونگی شکل‌گیری و تأثیرگذاری اصول، ارزش‌ها و گفتمان‌های اخلاقی بر روابط بین‌الملل و تعهدات و مسئولیت اخلاقی را آشکار ساخته و توضیح دهد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۱۳۲).

در چهارچوب این نظریه، امکان شکل‌گیری یک جامعه اخلاقی جهانی واحد بر اساس ارزش‌ها، منافع و نهادهای مشترک بشری تحت حاکمیت واحد اسلامی، وجود دارد. در حقیقت، اسلام تلاش می‌کند تا وحدت‌اندیشه و نظر را در میان همه‌ی انسان‌ها پدید آورد و عوامل واگرایی مانند طایفه‌گرایی، نژادپرستی و تبعیض‌طلبی را نفی می‌کند و این اندیشه بنیادین را گسترش می‌دهد که همه انسان‌ها برابر و برادرند و کسی را بر کسی برتری و امتیاز نیست و معیارهای

برابری و یگانگی انسان‌ها را آموزش می‌دهد (سیمبر، قربانی شیخ نشین، ۱۳۸۹: ۲۷۲) که در نهایت منجر به تکوین رهایی می‌گردد. بنابراین نظریه اسلامی در عرصه روابط بین‌الملل با الویت اصل رهایی بخشی، در پی تغییر نظم و نظام بین‌الملل موجود و تحول در آن که مبتنی بر سلطه و رویکرد حل‌المسائلی در قبال روابط و نهادهای مسلط و نابرابر کنونی است، می‌باشد، از منظر روش شناختی نیز، نظریه اسلامی روابط بین‌الملل، روش علمی واحد مدنظر دیدگاه اثبات‌گرایان را رد می‌کند و از تکثر رهیافت‌ها از جمله تجربی، عقلی، نقلی و شهودی یا هر دوی هدایت‌تکوینی و تشریحی برای شناخت دفاع کرده و در پی تحقق نظریه رهایی‌بخشی می‌باشد، که در آن رهایی‌بخشی خود ذات انسان و هم جامعه مطرح هستند.

باید تأکید کرد که نظریه حل مشکل، جهان موجود را به عنوان چهارچوب در نظر گرفته و تشریح می‌کند که جریان امور در درون این چهارچوب چگونه است و در گام بعد به بررسی اختلافات و نواقص آن می‌پردازد، تا دریابد چگونه می‌توان آنها را رفع کرد. در حقیقت، نظریه حلال مشکل که نظریات اثبات‌گرای روابط بین‌الملل در قالب آن قرار می‌گیرند، جهان را بر اساس روابط و نهادهای اجتماعی و قدرتی مسلط که لازمه‌ی آن نابرابری قدرت و ثروت می‌باشد، مشاهده می‌کند و معتقد است باید همگام با نظام بین‌الملل موجود، کار کرد و نه بر علیه آن. به همین دلیل است که این نوع نظریه‌ها را نظریه‌های حلال مشکل می‌نامند، یعنی نظریه‌هایی که در چهارچوب نظام موجود و برای حل مشکلات موجود در آن کار می‌کنند و نسبت به حفظ وضع موجود، که منجر به نابرابری قدرت، سلطه و محروم‌سازی می‌شود، بسیار محافظه‌کارانه برخورد می‌کند.

هدف این نظریه‌ها نهایتاً ایجاد رفرف و تغییرات تدریجی است که به این ترتیب در حوزه‌های خاص، مشکلات خاصی مدنظر قرار می‌گیرند که باید حل شوند. در این ساختار، نظریه حلال مشکل، نظریه‌ای محافظه‌کارانه است و به پیشرفت و رهایی انسان‌ها منجر نمی‌گردد. در مقابل، گفتمان رهایی‌بخش در پی رهایی انسان از ساختارهای سرکوب‌کننده جهانی است که بر اثر هژمونی و سلطه غرب امری واقعی و طبیعی پنداشته شده است. به عبارت دیگر، هدف نظریه اسلامی روابط بین‌الملل در چهارچوب رهایی‌بخشی، بر خلاف نظریه‌های حل مشکل تبیینی، حفظ وضع موجود نیست، زیرا آشکار ساختن روابط قدرت و نظم عادلانه بین‌المللی، خشونت ساختاری و سپس نابودی روابط سرکوب و سلطه‌ناشی از آن را یک تعهد اخلاقی می‌داند.

برخلاف جریان اصلی نظریه‌های روابط بین‌الملل، که بیشتر دل‌نگران نظم و ثبات هستند، نظریه اسلامی با رویکردی رهایی‌بخش، از یک سو بر آن است که تاریخی بودن وضعیت موجود را نشان دهند و از سوی دیگر، پیامدهای ناعادلانه آن را مورد نقد و پرسش قرار دهند و تلاش به عمل آورند تا تغییری مهم در ساختارهای فعلی ایجاد نمایند.

می‌توان گفت که نظریه اسلامی، عمده مفروضات نظریه‌های موجود در روابط بین‌الملل را به طور عملی و محسوس و عینی مورد نقد قرار می‌دهد؛ به عبارت روشن‌تر رابطه‌ی ماهیت‌گفتمان اسلامی در شالوده‌شکنی نسبت به گفتمان نظریه‌های موجود در روابط بین‌الملل است. بعد بسیار مهم و تأثیرگذار اندیشه اسلامی در روابط بین‌الملل، جدیت این مکتب در عینیت‌بخشی به موضوع رهایی است. رهایی از نظر اسلام به معنای تحقق آزادی، عدالت، برابری، امنیت و آزادی انسان‌ها و ملت‌ها فارغ از نژاد و جنس می‌باشد. رهایی متضمن مقابله با بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌های موجود در چهارچوب نظم حاکم، استقلال و خودمختاری یا حق تعیین سرنوشت خود است. همچنین رهایی به یک اعتبار مستلزم امنیت نیز هست، امنیتی که منحصر به دولت‌ها نیست بلکه همه‌ی روابط اجتماعی انسانی و همه‌ی اجتماعات را در بر می‌گیرد.

از جمله مصادیق رهایی که نظریه اسلامی روابط بین‌الملل در پی عینیت‌بخشی به آن می‌باشد، رهایی از تبعیض قومی، نژادی و جنسی است. این در شرایطی است که نظریه اسلامی روابط بین‌الملل معتقد است احترام به نوع بشر بدون توجه به نژاد و قوم آن و تکوین جهان‌اندیشی اخلاقی به عنوان عامل وحدت و همبستگی در سطح بین‌المللی، از اصول اجتناب‌ناپذیر در روابط بین‌الملل می‌باشد و به رنگ و نژاد خاصی محدود نمی‌شود. از دیگر مصادیق رهایی مدنظر نظریه اسلامی، انتقاد از ساختارهای سلطه‌سیاسی و اقتصادی بین‌المللی موجود است که تحت منافع و درخواست‌های قدرت‌های بزرگ و نه ضرورتاً منافع سایر کشورها، عمل می‌نمایند. نکته دیگری که در مفروضات اندیشه اسلامی روابط بین‌الملل وجود دارد و باید مورد تأکید قرار گیرد، روابط ساختار و کارگزار است. در دیدگاه اسلامی، شاهد عدم تقدم ساختار بر کارگزار یا بالعکس هستیم؛ در سطح کارگزاری، رهایی از نفس‌انیات و غرایز حیوانی از طریق تزکیه و تهذیب نفس و خودآگاهی انسان حاصل می‌شود که بازگشت به فطرت و اعتدال انسانی حق و حقیقت را امکان‌پذیر می‌سازد، زیرا معرفت و وقوع آن، از پیش فرض‌های هر انسان متعادل

است، به طوری که اگر انسان به خودآگاهی برسد، به تعادل باز می‌گردد و حق را می‌پذیرد. در سطح ملی نیز تغییر ساختارها و نظام‌های ناعادلانه و استقرار نظم و نظام عادلانه ضرورت می‌یابد، زیرا نخستین گام در راه استقرار نظم و جامعه بین‌المللی عادلانه، تشکیل نظامی عادل در سطح داخلی است.

در همین چهارچوبه، تغییر و تحول ساختاری در سطح بین‌المللی نیز لازم و ضروری است، زیرا این ساختارها و سنت‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی باطل است که موجب انحراف فطرت و جامعه انسانی شده که با اصلاح آنها انسان مجدداً امکان بازگشت به فطرت خود و سنت الهی را می‌یابد. البته با توجه به اصالت ساختار و کارگزار در هستی‌شناسی اسلامی و عدم تقدم یکی بر دیگری، اصلاح در این دو سطح هم‌زمان ضرورت و تحقق پیدا می‌کند. بنابراین روشن است که نظریه اسلامی روابط بین‌الملل، نظریه‌ای مبنی بر تلفیق و آمیختگی بین سطوح است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۱۳۵).

دیگر موضوع مطرح در سطح هستی‌شناسی اسلامی، نقش مستقل و مؤثر ساختارها و توانایی‌های غیر مادی در تکوین و تبیین سیاست و روابط بین‌الملل است که نظریه‌های روابط بین‌الملل در جریان اصلی چندان برای آنها اهمیتی قائل نیستند.

در ساختار نظریه‌های اسلامی روابط بین‌الملل، اسلام با دعوت به توحید، مساوات و عدل، رسیدن به سعادت را در عرصه‌ی سیاست و نظام جهانی به تصویر می‌کشاند؛ از این روست که انسان و بشریت در الویت و اصالت قرار می‌گیرد و طراحی و تأسیس یک اجتماع اخلاقی جهانی، فراتر از دولت ملی مطرح می‌گردد زیرا ارزش‌های انسانی و اخلاقی تنها در قالب یک اجتماع سیاسی و ساختار فراملی تحت حاکمیت واحد اسلامی به طور کامل تحقق می‌یابد؛ به گونه‌ای که در این اجتماع سیاسی-اخلاقی، امنیت و سعادت انسان و بشریت تأمین می‌شود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۱۳۳). از آن رو یکی از عمده‌ترین دغدغه‌ها در حوزه‌ی روابط بین‌الملل، جلوگیری از وقوع جنگ و حفظ صلح می‌باشد.

مفروضه‌های نظریه‌های اسلامی روابط بین‌الملل

همه‌ی نظریه‌های روابط بین‌الملل با توجه به اصول و مفاهیم خود دارای پیش فرض‌ها یا مفروضه‌هایی هستند که می‌توان از آنها برای تبیین رفتار بازیگران از آنها استفاده نمود، که در

اینجا به پیش فرض‌های حاکم در این نظریه اشاره می‌شود.

اولین مفهوم بنیادین از مفروضه‌های نظریه اسلامی روابط بین‌الملل همانا پذیرش واقعیت یا اصالت واقع است که بر اساس این اصل تأکید بسیاری بر اهداف و منافع از یک طرف و از طرف دیگر شیوه‌ها و ابزارها و روش‌ها از سوی دیگر می‌باشد. در همین چهارچوبه است که اخلاق‌گرایی و قانون‌گذاری در راستای تأمین قدرت ملی و تحقق منافع ملی دنبال می‌شود. به این ترتیب اصل اصالت واقع در سیاست خارجی و در درون نظام بین‌الملل بر اساس منافع ملی و خواسته‌های ساختار داخلی نظام شکل می‌گیرد (دهشیری، ۱۳۷۸: ۳۳۶).

جوهر‌گرایی نیز از یکی دیگر از مفروضه‌های اصلی روابط بین‌الملل اسلامی است که در آن مفصل‌بندی با دال‌های مرکزی سامان می‌یابد. امری که در پست مدرنیسم این‌گونه نیست و اساس تفکر، مبنا‌گرایی و جوهر‌ستیزی است. رهاورد پست مدرنیسم، آشفتگی، بی‌نظمی و نهایتاً آشفتگی سوژه پست مدرن است. اما نظریه اسلامی روابط بین‌الملل بر وجود نظم، جوهر و مرکزیت در عالم وجود تأکید دارد و انسان نیز در چنین برساخته‌ای عمل می‌کند. از روزه‌ی نگرش قرآنی تمام انسان‌ها بر اساس فطرت الهی آفریده شده‌اند و بر اساس این امر می‌توانند به آیین درست دست یابند و البته در این راستا سنت الهی ثابت است و هیچ تغییر و دگرگونی در این آفرینش زیبای الهی وجود ندارد (طاهری سرشنیزی و عزیز خانی، ۱۳۹۰: ۵۱).

یکی دیگر از مهم‌ترین مفروضه‌های اسلامی روابط بین‌الملل اصل علیت است که یکی از بنیادی‌ترین مباحث در فلسفه اسلامی و غرب محسوب می‌شود. در دنیای غرب نگرش تجربه‌گرایانه اندیشمندانی مانند لاک، بارکلی و هیوم اصل علیت را با مشکلات اساسی مواجه کرد، امری که به مبانی معرفت‌شناختی آنها در نگرش به واقعیت‌های خارجی و ذهنی، یعنی اساس تجربی شناخت ارتباط داشت. بنابراین، این دسته از اندیشمندان اصول علیت و به‌ویژه ضرورت علی را انکار نمودند که نتیجه آن در تداوم اندیشه غربی و به ویژه اثبات‌گرایی علمی و فلسفه تحلیلی و فیزیک جدید گسترش و عمومیت یافت و با خود پیامدهای ناگواری را نیز به بار آورد.

در تفکر و اندیشه اسلامی و به خصوص در حکمت متعالیه، علیت یک اصل فلسفی و عقلانی است که فهم دقیق و عمیق آن تنها از طریق عقل فلسفی امکان پذیر می‌باشد. دقیقاً به همین دلیل است که تفسیر علیت بر خلاف تجربه‌گرایی غربی از سطح مشاهده تجربی و استقرا فراتر

می‌رود و به یک اصلی فلسفی تبدیل می‌شود که در آن علت، هستی بخش و واقعیت‌دهنده حقیقی وجود معلول است و معلول هیچ هستی و هویتی برای خودش سوای علت ندارد (قربانی ۱۳۸۶: ۱۶۱).

اصل توحید یکی دیگر از مهم‌ترین گزاره‌های اسلامی روابط بین‌الملل است. اسلام دینی جهان شمول است که برای همه آحاد بشری از سوی خداوند متعال نازل شده است و هدف آن گسترش توحید و عدالت است. دیدگاه جهانی توحید برای زندگی معنا، روح و هدف تعیین می‌کند و فرد را در عمل به اصول اخلاقی متعهد می‌سازد. توحید است که عقیده اساسی اسلام و ایده تمییز دهنده آن با سایر اعتقادات است. توحید اساس همه‌ی ادیان و قدر مشترک همه‌ی آنها می‌باشد و از منظر قرآنی هدف اصلی آفرینش و بعثت انبیای الهی است.

از دیگر مفاهیم محوری نظریه اسلامی روابط بین‌الملل، عدالت است که از لحاظ لغوی در مقابل دو واژه‌ی فسق و جور قرار می‌گیرد. عدالت در مقابل مفهوم فسق را عدالت وصفی و عدالت در مقابل مفهوم جور را عدالت عملی می‌نامند. اصل عدالت موضوع اصلی نظریه اسلامی روابط بین‌الملل در تأمین نظم جهانی است، نظمی که در سطح ساختاری چگونگی آرایش و چینش کنش‌گران و الگوی رفتاری آنها و در سطح کارکردی شرایط لازم برای همزیستی مسالمت آمیز و پس از آن زندگی سعادت‌مند حیات طیبه انسان‌ها و جوامع انسانی را تأمین می‌نماید (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۱۲-۱۱).

برای تأمین اصل عدالت اسلامی، مهم‌ترین الگوی رفتاری تجویزی اسلام، استکبارستیزی از طریق مقابله یا مقاومت در برابر قدرت‌های سلطه‌گر می‌باشد. اسلام در زمان حاضر با توجه به نقش محوری انقلاب اسلامی ایران حائز کنش‌گری مهمی در معادلات نظام بین‌الملل است. انقلاب اسلامی ایران در راستای تأمین و نگهداشت و گسترش عدالت بین‌المللی و نظم بین‌المللی عادلانه تأکید زیادی داشته است. یکی از مبانی ضروری اسلام اصل همزیستی مسالمت آمیز در میان جوامع انسانی است. امری که شامل کل جوامع انسانی و تمامی اقلیت‌ها، مذاهب و فرهنگ‌ها می‌باشد. همه‌ی اینها نیاز به اصل عدالت دارد، به عبارت دیگر، وجود نظم بین‌المللی عادلانه است که پیش شرط ضروری همزیستی مسالمت آمیز می‌باشد. در همین راستاست که اسلام تعامل با غیر مسلمانان را بر اساس نیکی و عدالت تأکید کرده است و قرآن راهکارهای متفاوتی را برای تأمین همزیستی مسالمت آمیز و برقراری عدالت تبیین نموده است

که مهم‌ترین آنها عبارتند از نفی نژاد پرستی، به رسمیت شناختن آزادی عقیده و فکر، گفتگوی مسالمت آمیز، شناسایی رسمی ادیان الهی، فرمان صلح بین‌الملل و همکاری همه جانبه در زمینه‌ی رشد جامعه (امینی، ۱۳۹۰: ۴۱-۳۷).

استناداً به آیه نود و سوم سوره‌ی اعراف، علل تغییرات و تحولات اجتماعی خود انسان‌ها هستند، به همین شکل عامل محرک و رهبری تاریخ نیز خود انسان‌ها می‌باشند. جامعه نیز بسیار شبیه فرد است. از این رو فرد و جامعه دارای اصالت ماهوی بوده، به گونه‌ای که به شکلی نظام مند در پیشبرد مسیر تعالی خود مؤثر می‌باشند.

اصالت فرد و جامعه برای ایجاد نوعی فرض عملی است تا در پرتو آن به عنوان یک قاعده کلی، حکم اولیه در مسائل اجتماعی معلوم می‌شود و همچنین در تعارض بین این دو، بتوان بدون دغدغه جانب اصیل را ترجیح داد. به حکم عقل و به طور تکوینی، برای تشکیل همه‌ی پدیده‌های مرکب، باید اول اجزای آن به وجود آید، سپس ترکیب آنها، آن شیء مرکب پدیدار شود. در موضوع جامعه انسانی و فرد هم تحقق همین اتفاق امری ضروری است. اجتماعات بشری بعد از خلقت انسان‌ها به وجود آمده‌اند.

در نظریه‌های اسلامی روابط بین‌الملل، رابطه این دو در ارتباط با ساختار و کارگزار مطرح می‌شود. هم ساختارهای بین‌المللی می‌توانند بر روی افراد تأثیر گذار باشند و هم برعکس و مهم تر اینکه افراد نیز اگر اراده کنند می‌توانند طرحی نو در اندازند و ساختارهای نظام بین‌الملل را دستخوش تغییر و دگرگونی سازند و به عبارت دیگر، ساختارهای جدیدی را برای ایجاد صلح و نظم جهانی به وجود بیاورند.

در نظریه اسلامی روابط بین‌الملل و بر اساس آموزه‌های اسلامی انسان محوری‌ترین موجود خلقت محسوب می‌شود و شناخت انسان مقدمه آغازین شناخت خداوند دانسته می‌شود. انسان دارای دو ماهیت جسمانی و روحانی است که جسم متشکل از عناصر، اجزاء و اعضای مادی است ولی روح خاصیت و اثر ماده نیست. روح و جسم، گرچه از لحاظ وجودی از یکدیگر مستقل و دارای آثار و خواص متمایز و متفاوتی هستند ولی به دلیل ارتباط تنگاتنگ و وابستگی شدیدی که به هم دارند دارای تأثیر و تأثر در یکدیگر می‌باشند و به عبارتی مکمل یکدیگر محسوب می‌شوند (جعفری تبریزی، ۱۳۷۰: ۱۵۹-۱۵۷).

اما انسان از منظر تعالیم قرآنی موجودی است که دارای ماهیت دوگانه می‌باشد یعنی از

سویی ریشه در خیر و نیکی و خوبی دارد و از طرف دیگر با اعمال شیطانی و شرها و بدی‌ها دم‌خور می‌باشد. ماهیت انسان از منظر قرآنی ترکیبی است از غرایز و فطرت که از یک سو ریشه در ملک دارد و از سوی دیگر در ملکوت جای دارد. (ابراهیمی، ستوده و شیخون، ۱۳۸۹: ۲۰).

در نظام بین‌الملل هم این انسان‌ها هستند که می‌توانند با ماهیت متعالی یا ماهیت شیطانی دنیا را عوض کنند. حرص، مادی‌طلبی و شهوت پرستی باعث استکبار و نظام تبعیض‌آمیز می‌شود که نتیجه‌ی آن فقر و فلاکت اکثریت جوامع انسانی و بهره‌کشی و استثمار مادی و فرهنگی مستضعفین توسط مستکبرین شیطان پرست کافر می‌شود. و راه‌حل آن قطعاً بازگشت انسان به فطرت پاک الهی و انسانی است که در این راستا اخلاق انسانی و اسلامی به شدت و به طور جدی راهگشا می‌باشد.

در همین راستا، اصالت فرد و جامعه نیز مطرح می‌باشد. انسان با دو وجهی فردی و اجتماعی دارای اصالت بوده به گونه‌ای که سرشت انسانی در این راستا قابل تجلی می‌باشد. به طور کلی انسان دارای دو اصل بوده، از یک سو به عنوان کسی که دارای ویژگی‌ها و تمایلاتی می‌باشد که در جهت ساختار وجودی انسان از جمله قوه‌ی عاقله، قدرت تفکر، توانایی نطق و تکلم، فطرت و گرایش‌های درونی، و از سویی دیگر، قرار گرفتن در جامعه، انسان را به سمت سرشت جمعی آن حرکت می‌دهد (ابراهیم‌زاده آملی، ۱۳۸۶: ۵۱).

در همین چهارچوبه انسان دارای شخصیتی مستقل، صاحب عقل و مختار است. در نگرش حکمای مسلمان آزادی انسان برای رسیدن او به سعادت ضروری است و این ضرورت ریشه در فطرت او دارد. در نگرش اسلامی، آزادی در سه مرحله‌ی آزادی درونی (فکری و روحی)، آزادی بیرونی (آزادی در تحقق عینی اراده) و آزادی اجتماعی (عدم تسلیم در برابر بت‌های اجتماعی) تحقق می‌یابد. آزادی در این معنا جعل و تکوین الهی است که غیر قابل واگذاری، انتقال و اعطا بوده و از بنیان‌های اساسی شکل‌گیری شخصیت و تکوین فرد و جامعه است. (جمشیدی، ۱۳۸۰: ۵۵)

بنابراین انسان مختار است که می‌تواند ساختارهای نظام بین‌الملل را تغییر دهد. انسان زندانی جبر ساختارهای بین‌الملل نیست، بلکه می‌تواند با اختیار خود این ساختارها را به خیر یا به شر تغییر دهد. درست است که سنت الهی نهایتاً به مستضعفین تعلق گرفته است، اما انسان‌ها می‌توانند با اختیار و اراده خود مسیرها را تغییر دهند. خداوند سرنوشت هیچ قومی را عوض

نخواهد کرد مگر اینکه خود آن قوم خود خواسته باشد و تغییر را شکل بدهد. انسان اسلامی به دو گونه نسبت به جهان هستی شناخت پیدا می‌کند. عقل و وحی مکمل یکدیگر هستند. عقل مکلف به فهم ضرورت و ضروریات و علل و چرایی و غایات و خاستگاه سیاست و پدیده‌های سیاسی و فهم و جایگاه وجودی آنهاست و دین و وحی، معرف مبانی و ذوات اشیاست و چون دین امری جامع است، در تمام ابعاد حیات فردی و اجتماعی دارای احکام و تکالیف است و نظامی از مفاهیم را تولید می‌کند. بنابراین عقل و وحی به معرفی حقایق و ماهیات پدیده‌های سیاسی سیاست می‌پردازند. البته این دیدگاه به‌طور عمده مستلزم داشتن نگاه حداکثری و جامع به دین و شریعت می‌باشد (یوسفی راد بهار، ۱۳۹۱: ۱۰۸-۷۸).

در مبحث معرفت‌شناختی در نظریه اسلامی روابط بین‌الملل به عنوان یکی از مفاهیم فلسفی باید تأکید کرد که متعلقات شناخت گوناگون و مختلف می‌باشد و شامل روش‌های مادی و غیر مادی می‌باشد. در این خصوص می‌توان از وحی، عقل، ادراکات باطنی انسان به عنوان متعلقات غیرمادی و از سیره و سنت به عنوان یک از متعلقات مادی شناخت نام برد (خسروپناه، ۱۳۷۹: ۱۰).

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس مبانی نظریه اسلامی روابط بین‌الملل

الگو و ساختار تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نشأت گرفته از مجموعه‌ای از نهادهای تصمیم‌گیرنده است. که شامل نهاد رهبری، نهاد ریاست جمهوری، وزارت خارجه، قوهی مقننه، مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای عالی امنیت ملی، قوهی قضائیه و نیروهای مسلح به‌ویژه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران می‌باشد که هر کدام بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی وظایف متعلق به خود را ایفا می‌نمایند.

بر اساس قانون اساسی و اصول بنیادین انقلاب اسلامی، سیاست خارجی ایران در راستای تأمین اصل عدالت در فرآیند تصمیم‌گیری خود حرکت می‌کند و اکنون پس از گذشت بیش از سه دهه از عمر خود با پایمردی به دنبال حمایت از جنبش‌ها و نهضت‌های آزادی بخش است. در این خصوص مقاومت و پایمردی ایران در قضیه‌ی فلسطین و قدس و جنبش حزب الله لبنان و حمایت از مقاومت در سوریه بی‌نظیر می‌باشد. می‌توان گفت که ایران اکنون مهم‌ترین منتقد نظم جهانی کنونی در راستای استکبارستیزی و تأمین عدالت می‌باشد.

البته قطعاً سیاست خارجی همه کشورها با محیط پیرامونی منطقه‌ای و بین‌المللی خود در تعامل است. اهداف، توانایی‌ها، راهبردها، ابزارها، فنون دیپلماتیک، توانمندی و چابکی دستگاه سیاست خارجی همه و همه در این تعامل دارای نقش بی‌بدیل و بی‌نظیری هستند.

در این محیط منطقه‌ای و بین‌المللی، چابکی سیاست خارجی ما پی جویی بحث منافع ملی است. در نظریه اسلامی روابط بین‌الملل نیز مفروض اصالت واقع با تأکید بر دو مفهوم منافع ملی و اخلاق‌گرایی بین‌الملل به دنبال تحقق و پیگیری منافع ملی در محیط هرج و مرج طلبانه بین‌المللی است. با توجه به نکاتی که در بالا در خصوص پارادیم تفکری روابط بین‌الملل اسلامی گفته شد، با توجه به اصل عدالت و توحید و اصولی مانند نفی سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، ظلم ستیزی، عدالت خواهی و استکبار ستیزی، حمایت از مستضعفان و جنبش‌های آزادی بخش، حمایت و دفاع از مسلمانان، همزیستی مسالمت آمیز و صلح طلبی، عدم مداخله در امور داخلی کشورها، تعهد به قراردادهای و قوانین بین‌المللی در سیاست خارجی ایران به شکل توأمان دیده شده است که قطعاً مدیریت آن برای نظام سیاست خارجی ایران کار مشکلی است.

نفی خشونت اساس فعالیت دستگاه دیپلماسی ایرانی است. بر اساس اصل واقع‌گرایی در سیاست خارجی ایران گروه مختلفی از اهداف امنیتی بنیادین و اساسی، اقتصادی و پولی، کسب جایگاه و اعتبار بین‌المللی و توانمندسازی ملی را در بر می‌گیرد. حفظ و صیانت و نگهداشت کیان اسلامی، صدور فرهنگی انقلاب اسلامی ایران، تلاش برای ایجاد هم‌گرایی و اجتناب از واگرایی جهان اسلام و نهایتاً حرکت به سمت امت واحده قرآنی، همه در راستای پارادیم فکری اسلامی و اصولی مانند جوهر‌گرایی، علیت و عدالت و توحید می‌باشد. تلاش در جهت حفظ کیان اسلامی و هم‌گرایی اندیشه توحیدی در جهان اسلام علت رفتار سیاست خارجی ایران در راستای نگهداشت و تقویت جامعه جهانی اسلامی می‌باشد. ریشه‌های سیاست خارجی ایران در نگرش استقلال طلبانه و فرهنگ مقاومت در برابر زور و سلطه می‌باشد که در راستای اصل عدالت محوری در رفتار سیاست خارجی ایران تجلی پیدا می‌کند.

اصالت جنگ و صلح در منظر رهایی بخشی انقلاب اسلامی

توجه به آرا و عقاید اسلام در این حوزه مهم و چالش برانگیز، ضروری می‌باشد. از نظر اسلام، نه جنگ اصل است، آن گونه که رئالیست‌ها می‌اندیشند، و نه صلح همیشگی است؛ آن گونه

که ایده‌آلیست‌ها باور دارند، بلکه از نظر اسلام پدیده‌ی جنگ و صلح واقعیت عینی تاریخ بشر را تشکیل می‌دهند. اما در نهایت اسلام با توجه به رسالت جهانی‌اش در مورد دعوت همگان به سعادت و کمال همواره ایجاد رابطه‌ی مسالمت‌آمیز را دنبال نموده و در روابط خارجی‌اش با جوامع بیگانه، اصل را بر همزیستی مسالمت‌آمیز قرار می‌دهد. از سوی دیگر، چون از دیدگاه اندیشه اسلامی، صلح پایدار تنها بر محوریت قسط و عدالت اجتماعی استوار می‌گردد و ظلم و نابرابری، مهم‌ترین عامل تهدیدکننده عدالت محسوب می‌شود، اسلام برای رسیدن به صلح عادلانه، مبارزه با ظلم را تجویز می‌کند.

به طور کلی اسلام مخالف با اصل برتری‌طلبی در صحنه‌ی روابط اجتماعی و به دنبال آن در روابط بین‌الملل می‌باشد و از آنجایی که برتری‌طلبی منجر به ایجاد و استقرار ظلم در نظام بین‌الملل می‌شود به دنبال تحقق این امر می‌باشد، که روابط بین‌الملل باید به گونه‌ای سامان‌دهی شود تا در آن امکان تعریف و کاربرد ظلم به حداقل ممکن برسد. خلاصه آنکه ظلم نکردن، مقابله با ظالم و حمایت از مظلوم، اصل اولیه در تقویت سرمایه اجتماعی در عرصه بین‌المللی به شمار می‌آید و اهمیت این عنصر تا بدان جاست که خداوند متعال شرط اصلی پدید آمدن ایمنی انسان را عدم آلوده شدن ایمان به ظلم می‌داند.

می‌توان گفت که با توجه به اصول اصیل اسلامی مانند توحید، پرهیز از روحیه ستیزه جویانه و استکباری، آشتی و صلح، عدل و انصاف، احترام متقابل، رعایت حقوق و آزادی‌های دیگران، نگاه واحد و برابر اسلام به تمامی افراد بشر، اهتمام به اصول هم‌زیستی و تفاهم، موازین اخلاقی، ارتباطی، تحقق‌رهایی و مشروعیت و مقبولیت آن بر اساس وظایف و تکالیف انسانی و اجتماعی و تحقق نظم‌ی عاری از سلطه، سرکوب، بی‌عدالتی با توجه به مسئولیت انسانی در مقابل مصالح بشری، شاهد استقبال روزافزون از عقاید و نظریات اسلام در این حوزه می‌باشیم.

اهمیت این موضوعات در حالی است که اسلام در زمان کنونی، به خصوص در دو سه دهه‌ی اخیر، بیشتر وارد تعاملات نظام بین‌المللی شده است. این سیر چه در سطح کلان سیستمی و چه خرده سیستمی، قابل مشاهده و پیگیری است. در سطح کلان، اسلام به عنوان معیاری برای اثبات هویت فراموش شده‌ی جوامع مسلمان و نظامی که در وضعیت خلأ، قدرت جهانی خود را مطرح کرده است، در نظر گرفته می‌شود و نظریاتی در راستای رهایی بخشی و سعادت نوع بشر و انتقاد از ناعدالتی موجود در سطح روابط بین‌الملل مطرح می‌نماید. در سطح خرد

نیز، رهبران سیاسی و گروه‌ها و احزاب اسلامی بیش از پیش به راه اصلاح نظام از پایین حرکت کرده‌اند. در حقیقت، نظریه اسلامی روابط بین‌الملل با انتقاد از وضع موجود در ساختار داخلی و نظام روابط بین‌الملل و نیز با تأکید بر سنت‌های موجود و با عقلانیتی جدید می‌تواند برای تغییر نگرش و عملکرد دولت‌ها و نیز رهایی بخشیدن ملت‌ها از قید و بندهای ساختار مسلط جهانی گزینه مناسب باشد؛ چرا که هدف نظریه اسلامی، آزادسازی بشر از ساختارهای اجتماعی دنیایی است که تاکنون اقلیت نسبتاً کوچک از جمعیت دنیا را بر اکثریت حاکم ساخته است. همین جاست که تفاوت نظریه اسلامی روابط بین‌الملل با سایر نظریه‌های موجود در روابط بین‌الملل مشخص می‌شود؛ نظریه اسلامی حقیقت نظریه‌های غالب را بیان می‌کند؛ نظم موجود را زیر سؤال می‌برد و نظم جدیدی را نوید می‌دهد که در آن قانون اصلی، قانون مدرنیته نیست؛ هرچند ابزار و اشیای مدرن در آن حفظ می‌شوند؛ نسبت جدیدی میان انسان و هستی برقرار می‌کند و اخلاق جایگاه رفیعی می‌یابد؛ صفت دینی به روابط بین‌الملل و جهان سیاست می‌دهد و موجب رهایی انسان از ساختارهایی می‌شود که از طریق سلطه، فقط منافع تعداد معدود و محدودی از کشورهای قدرتمند را تأمین می‌نمودند.

علی‌الاصول می‌توان گفت که از بعد هستی‌شناسی بازیگر اصلی از دید جریان اصلی موجود در نظریه‌های روابط بین‌الملل دولت، و از نظر دیدگاه اسلامی، امت واحده می‌باشد که موجب ایجاد هم‌زیستی و هماهنگی در درون بشر به‌عنوان یکی از ابعاد مهم رهایی از منظر نظریه اسلامی روابط بین‌الملل می‌گردد. با توجه به نقش جایگاه رویکرد اثبات‌گرایانه در جریان اصلی، واقعیت‌های مادی قابل مشاهده بنیادی‌ترین واقعیت را در آن تشکیل می‌دهند، بنابراین نمی‌توان مانند نظریه اسلامی از یک جهان اندیشی اخلاقی به عنوان عامل وحدت و هم‌بستگی در سطح بین‌المللی دم زد. در خصوص موضوع ساختار-کارگزار در جریان اصلی، شاهد نوعی برداشت تقلیل‌گرایانه هستیم در صورتی که در نظریه اسلامی، موضوع تقدم ساختار یا کارگزار بر دیگری مطرح نمی‌باشد بلکه شاهد نوعی تلفیق و ترکیب هستیم.

از منظر معرفت‌شناسی و رویکرد رهایی‌بخش اسلامی، دانش از لحاظ اخلاقی، سیاسی و ایدئولوژیکی نمی‌تواند خنثی و بی‌طرف باشد لذا دانش موجود به سوی منافع، ارزش‌ها، گروه‌ها، احزاب و ملت‌های خاص گرایش دارد. بنابراین، هدف نظریه اسلامی روابط بین‌الملل، نقد گفتمان‌های مسلط نظری در روابط بین‌الملل است، یعنی گفتمان‌هایی که ظاهراً در قالبی

بی‌طرفانه ارائه شده‌اند اما از این منظر، عملاً تأمین‌کننده منافع و علائق خاصی‌اند، از روابط قدرت‌ها را نیستند و به روابط به هم تنیده هژمونیک شکل می‌دهند. همچنین، نظریه اسلامی در حوزه معرفت‌شناختی به تکثرگرایی معتقد است، به این معنا که منابع شناخت را حس، عقل، دل و وحی می‌داند و به وحدت معرفت‌شناختی مورد تصدیق اثبات‌گرایان معتقد نمی‌باشد.

از منظر روش شناختی نیز، نظریه اسلامی روابط بین‌الملل هم ماهیت تبیینی دارد؛ چون جهان اجتماعی را مجموعه‌ای از واقعیت‌های خارج از ذهن می‌داند که نظریه‌ها می‌توانند آنها را کشف کرده و توضیح دهند، و هم نظریه‌ای تکوینی است؛ چرا که درصدد چگونه برساخته شدن روابط بین‌الملل به شکل کنونی نیز هست و سعی دارد توضیح دهد که چگونه نظم و نظام بین‌الملل موجود شکل گرفته، قوام و مشروعیت یافته و طبیعی شده است ولی در نهایت یک نظریه حل مشکل است، زیرا در پی شناسایی علل مشکلات و نارسایی‌های نظام بین‌الملل موجود و نظم مستقر است. مهم‌ترین مسئله و مشکل روابط و نظام بین‌الملل موجود، بی‌عدالتی به معنای نبود نظم عادلانه است. علت و عامل اصلی این چالش نیز انحراف و غفلت انسان‌ها از فطرت و سنت الهی و در پی آن، انکار و اعراض از حق به معنای حق تعالی و اسلام به عنوان دین فطری و حق و سنت اجتماعی راستین است. این گونه است که کاهش نابرابری‌های جهانی، برقراری عدالت جهانی از نکات مورد توجه نظریه اسلامی روابط بین‌الملل در فراهم کردن شرایط امکانات تحول بین‌المللی محسوب می‌گردد. لذا با توجه به جایگاه ویژه عدالت در اسلام، می‌توان اظهار داشت که عدالت همه جانبه، زیربنای صلح جهانی نظریه اسلامی روابط بین‌الملل می‌باشد و تمامی رفتارهای امت اسلامی در تعامل با امت‌های دیگر باید بر اساس معیار عدالت تنظیم می‌شود.

فرانزویه اسلامی می‌تواند با تکیه بر فطرت انسانی مبانی شناختی رهیافت‌های فکری مؤثر را در مسیر گفتمان‌های بشری برای تحقق صلح و امنیت بین‌المللی فراهم آورد. متأسفانه امروز در جوامع دانشگاهی ما و به ویژه در دو دیسپلین علمی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل کارهای چندانی در زمینه موضوعات بالا انجام نشده است. عموماً در دروس مربوط به تئوری‌های روابط بین‌الملل به افکار و نظریات غربی پرداخته می‌شود بدون اینکه نقد مناسبی از آنها ارائه گردد. در همین حال، نظریه‌های بدیل اسلامی در کنار یا در مقابل این پارادیم‌های فکری غربی

ارائه نمی‌شود. بنابراین همه‌ی دانشگاهیان فعال در این زمینه‌ها، اساتید و دانشجویان تحصیلات تکمیلی این رسالت را دارا هستند که این نظریه‌ها را به ویژه در چهارچوب مسائلی که در بالا مطرح کردیم مورد مذاقه و بحث علمی قرار دهند و با تألیف مطالب در قالب مباحث آکادمیک مقبول ملی و جهانی آنها را به مخاطبان علاقه‌مند ارائه نمایند.

نتیجه‌گیری

آرمان‌های انقلاب اسلامی، مبشر صلح و جهانی‌سازی از خشونت است. اسلام فرجام کار جهان را رهایی همه انسان‌ها و کل بشریت از ساختارهای نظام سلطه استکباری معرفی می‌کند تا جایی که در معارف و اندیشه‌های اسلامی، آخرین بازمانده نسل رهبران الهی که فرماندهی هدایت انقلاب سراسری ضد استکباری و شکل‌دهی دولت واحد جهانی را بر دوش می‌کشد با صفت منجی به معنای رهایی‌دهنده معرفی می‌شود که سراسر جهان را پس از فراگیر شدن ظلم و ستم از عدل و داد پر خواهد کرد. به این ترتیب اسلام با سایر نظریه‌های رهایی‌بخش تفاوتش این است که رهایی‌تعریف مختص به خود را دارا می‌باشد.

در نظریه‌های غربی، رهایی به معنای خلاص شدن انسان از قید سلطه‌ی ساختارهای سرکوب‌گر محدودیت‌ساز و شکل‌دهنده به ظلم و بی‌عدالتی است که در آنها نهایتاً انسان‌ها بر سرنوشت خود از امکان انتخاب و اقدام آزادانه برخوردار می‌شوند. افقی که روح انسان‌مداری یا اومانیسیم به خوبی در آن مشهود می‌باشد. اما اسلام نفی خشونت و صلح واقعی و در نهایت رهایی راستین بشر را به منزله‌ی نجات یافتن انسان‌ها از همه‌ی قیدها و زنجیرهای حاکمیت‌های غیر الهی که معادل شرک به پروردگار است می‌داند و با پذیرش ولایت و حاکمیت الهی رهایی را در رها شدن از نفس و نفسانیت، خداگونه شدن و رسیدن به تعالی و سعادت این جهان و آخرت می‌بیند: «أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِّنْ دُونِ اللَّهِ» آل عمران: ۶۴).

نظریه‌های رهایی در تئوری‌های غربی در مقام نقد وضع موجود جهان بسیار پر رنگ عمل می‌کنند و حرف‌های خوبی را در افشای لایه‌های پنهان مناسبات نابرابر قدرت و کاستی‌های بنیادین ایدئولوژی مسلط قدرت بیان می‌دارند اما به هنگام ارائه الگوهای بدیل مانند فرانکفورتی‌های نسل اول از امکان تحقق آرمان رهایی به طور کلی مایوس هستند یا مانند هابر

ماس و یا لینک لیتر بدیل هایشان بسیار آرمانی، اتوپیایی و دست نیافتنی در جهان واقعی به نظر می‌رسند.

اما آرمان بدیل در نظریه اسلامی روابط بین‌الملل افق بسیار شفاف و امیدوار کننده‌ای از آینده‌ی جهان عاری از خشونت و مملو از صلح ارائه می‌نماید. سرنگونی نظام سلطه فعلی و برپایی حکومت عدل جهانی را امری محتوم و اجتناب ناپذیر معرفی می‌کند. انقلاب اسلامی، بر خلاف نظریه‌های انتقادی غربی، هدایت انقلاب رهایی بخشی را تماماً به کارگزاری انسان‌ها رها نساخته است که احیاناً با سرگرم شدن آنان به لذت‌جویی‌های دنیایی متوقف شده و از بین برود. در ایده انقلاب اسلامی رهایی بخشی در افق آینده نظام بین‌الملل اراده و مشیت از پیش تعیین شده‌ی خداوند به عنوان فعال مایشاء عالم هستی دیده شده است که اراده‌ی قاهر او این امر را اراده کرده است. قطعی بودن حاکمیت بندگان صالح در پایان تاریخ و چیرگی جریان حق بنا به خواست و مشیت خداوند توحیدی در دو آیه شریفه‌ی زیر به صراحت مورد تأکید قرار گرفته است: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (انبیاء: ۱۰۵)؛ «إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذْلَلِينَ كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَبَنَ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» (مجادله: ۲۱-۲۰).

نظریه اسلامی صلح در روابط بین‌الملل بر جهان بینی بی‌بدیلی استوار است که در آن ظرفیت و توان بالایی برای رقابت با ایدئولوژی سرمایه‌داری و حتی غلبه بر آن وجود دارد. اسلام خود را دین برتر می‌داند و از اراده‌ی الهی برای تحقق برتری آن بر تمامی ایدئولوژی‌ها علی‌رغم خصومت‌ها و دشمنی‌های مختلف وعده می‌دهد: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (توبه: ۳۳). بر همین اساس اسلام پیروان خود را به قطعی بودن چیرگی‌شان بر جریان کفر و الحاد امیدوار می‌سازد: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل عمران: ۱۳۹).

نظریه اسلامی روابط بین‌الملل در عین حال با نگاهی واقع‌گرایانه خشونت را در مقابل خشونت و تجاوز و نیل به صلح واقعی و مبارزه با استکبار در صورت ضرورت تجویز می‌کند. اگر نظام سلطه به تجاوز و خشونت برخورد کند استفاده از زور و خشونت به عنوان مقابله به مثل و دفاع امری مقبول دانسته می‌شود: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِئْتَةً وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ» (انفال: ۳۹). در مدیریت جهانی، گفتمان اسلامی روابط بین‌الملل بر جمع‌گرایی، گذشت و ایثار، مسئولیت

متقابل، برابری، انفاق، همزیستی مسالمت آمیز، دست گیری از محرومان و مستضعفان، احسان به هم نوع و احترام و تواضع از اصلی ترین اصول اسلامی دانسته می شود. اسلام همه تبعیض ها و برتری جویی های ناشی از قدرت، ثروت، ملیت، قومیت، رنگ، نژاد، طبقه و جایگاه اجتماعی را نفی می کند و تنها و به شکل انحصاری ایمان و تقوا را به عنوان ملاک اصلی برتری ابنای بشر از یکدیگر معرفی می نماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات: ۱۳)

در مدیریت اسلامی روابط بین الملل جهانی آرمانی و فراگیر دیده می شود که اصالت هیچ کدام از امور صنعتی بشر مانند دولت ها و یا مرزهای وستفالیایی جغرافیایی به رسمیت شناخته نمی شود و فقط عقیده و ایمان است که معیار معرفی می گردد. به عبارت دیگر، همه انسان ها در هر کجای دنیا که باشند از هر رنگ و نژاد و طبقه ای که باشند، در صورت گرویدن به آیین اسلام شهروند دولت جهانی به شمار می آیند.

در مدیریت انقلاب اسلامی صلح و اجتناب از خشونت، خداوند در کانون هستی قرار می گیرد و رهایی انسان ها معادل نفی بندگی یعنی حاکمیت های غیر الهی و پذیرش ولایت و حاکمیت الهی است. نظریه های غربی روابط بین الملل به طور عمده در هستی شناختی خود، هستی های این جهانی را می بینند و آن را به امور مادی و اجتماعی محدود می نمایند و به این ترتیب صرفاً از روزه مادی و دنیوی به نظام بین الملل نگاه می کنند و نظریه رهایی نیز در آنها در نهایت صرفاً جنبه مادی و این دنیایی پیدا می کند. اما در نظریه انقلاب اسلامی وجود بعد ناپیدای هستی نیز به رسمیت شناخته می شود و به این ترتیب رهایی بشر منوط به نجات او از تمامی موانعی است که بر سر راه سعادت او در فرآیند مستمر حیات دنیوی و اخروی قرار دارد.

در نظریه های غربی به حاکم شدن قوانین جهان شمول و بدون تغییر بر حیات اجتماعی بشر اعتقادی وجود ندارد و بنابراین رهایی انسان ها یک پروژه ای اجتناب ناپذیر دیده نمی شود. اما در نظریه اسلامی، نظام اجتماعی پیرو کل نظام خلقت مهندسی شده و هدف مند است که تحت تأثیر قوانین یا سنت های الهی در مسیر مشخصی به سوی نقد شدن قهری پروژه رهایی مستضعفین حرکت می کند. نظریه اسلامی در پی تجویز الگوی زندگی برتر و جهان شمول خود بوده و اساساً رهایی بشر و نیل او به سعادت را تنها در صورت تأسیس مدینه ی فاضله الهی تحت لوای حاکمیت جهانی اسلام امکان پذیر می داند.

منابع

- قرآن

- ابراهیم زاده آملی، عبدالله. (۱۳۸۶) «انسان در نگاه اسلام و اومانیسم»، مجله قیاسات، شماره ۴۴.
- ابراهیمی، شهروز، ستوده، علی اصغر و شیخون، احسان. (زمستان ۱۳۸۹) «رویکرد اسلامی به روابط بین الملل در مقایسه با رویکردهای رئالیستی و لیبرالیستی»، دانش سیاسی، سال ششم، شماره ۱۲.
- امینی، محمد امین. (شهریور ۱۳۹۰)، «اصل همزیستی مسالمت آمیز با غیر مسلمانان در اسلام»، ماهنامه معرفت، سال بیستم، شماره ۱۶۵.
- جعفری تبریزی، محمدتقی (۱۳۷۰) تحقیق در دو نظام حقوق جهانی بشر از دیدگاه اسلام و غرب و تطبیق آن دو با یکدیگر، دفتر خدمات حقوقی بین المللی جمهوری اسلامی ایران، تهران: چاپ اول.
- جمشیدی، محمد حسین. (زمستان ۱۳۸۰) «آزادی و اختیار انسان با تکیه بر دیدگاه حکمای مسلمان»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۵۴.
- خسرو پناه، عبدالحسین. (پاییز ۱۳۷۹) «نظریه المعرفه»، فصلنامه ذهن، شماره ۳، سال اول.
- دهشیری، محمدرضا. (تابستان ۱۳۷۸) «آرمان گرایی و واقع گرایی در سیاست خارجی از دیدگاه امام خمینی (ع)»، مجله سیاست خارجی، سال سیزدهم، شماره ۲.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال. (۱۳۸۹) «چگونگی و چیستی نظریه اسلامی روابط بین الملل»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال پنجم، شماره دوم.
- (۱۳۹۱) «الگوی نظم جهانی در نظریه اسلامی بین الملل»، فصلنامه پژوهش های روابط بین الملل، دوره نخست، شماره سوم.
- سیمبر، رضا و ارسلان قربانی شیخ نشین. (۱۳۸۷) روابط بین الملل و دیپلماسی صلح در نظام متحول جهانی، تهران: انتشارات سمت، چاپ دوم.
- (۱۳۸۹)، اسلام گرایی در نظام بین الملل: رهیافت ها و رویکردها، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- (زمستان ۱۳۸۹ و بهار ۱۳۹۰) «عناصر و روندهای مؤثر بر نظام بین الملل»، دو فصلنامه علمی- پژوهشی «پژوهش سیاست نظری» دوره جدید، شماره نهم.
- طاهری سرتشنیزی، اسحاق و عزیزخانی، احمد. (بهار و تابستان ۱۳۹۰) «انسان شناسی پست مدرن و نقد آن از منظر آموزه های دینی»، انسان پژوهی دینی، سال هشتم، شماره ۲۵.
- قربانی، قدرت الله. (تابستان ۱۳۸۶) «علیت از منظر تجربه گرایان غربی و نقد آن از دیدگاه حکمت متعالیه»، فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه نوین دینی، سال سوم، شماره نهم.
- کرافت، استوارت و تریف، تری. (۱۳۸۱) «چرخش به سوی پست پوزیتویسم»، ترجمه علیرضا طیب، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال پنجم، شماره ۲، شماره مسلسل ۱۶.

- مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۴) «بازبینی نظریه انتقادی در روابط بین‌الملل»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۷.
- یوسفی‌راد، مرتضی. (بهار ۱۳۹۱) «فلسفه‌ی سیاسی اسلام؛ امکان یا امتناع؟» علوم سیاسی، سال پانزدهم، شماره پنجاه و هفتم.
- Simbar, Reza. (2012) *The Insufficiency of Western Discourse Analysis on Islamism*, Journal of US-China Public Administration, June, vol. 9, no. 6, Serial Number 80.
- Wendt, Alexander. (1992) *Social Theory of International Politics*, Cambridge University Press.
- -----, (2006) «Social Theory as Cartesian Science: An Auto-Critique From a Quantum Perspective», Alexander Wendt and Stefano Guzzini and Ann Leander (eds), *Constructivism and International Relations*, Cambridge University Press.

